بعون صانع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و زمان



بدار الطبع صدر انبار خانہ بندوبست مطبوع شد

قصیده در مدح حضرت جم
ارث فریدون حشمت جمشید
بخت سلیمان ...
یوسف جمال حضرت
ادام الله اقباله ...



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الله و نعت ... | دو ... بیان ...
احمد و علی ... | ...

اما بعد این ... رساله ... موسوم ... در باب ...

کہ مسمی بشار ام نیک انجام درایام سلطنت نواب فلک جناب
آصف جاه طاب ثراه در ۱۱ ہجری بذکر آداب و قواعد
دربار آن شہریار عالی تبار آنچہ برأی العین دیده برشتہ تحریر نظم
ساختہ باعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار برائے آیندگان
یادگار گذاشتہ و در رسالہ ثانی رقمزده کلک معنی عبدالغفور مغفور است
کہ در سال ہزار و یکصد و پنجاه ہجری گلہائے فضایل و محامد و مناقب
و مدایح آصف جاه طاب الله مضجعہٗ برشتہ اجتماع گلدستہ بستہ
اشاعت این ہر دو رسالہ ندرت طراز جہت استعلان جلالت و عظمت
بادشاہ دکن و اتباع آداب نوو کہن این بندۂ فانی سید اسدالله
عرف میر نواب وظیفہ یاب سرکار ابد پایدار آصفجاہی ابن
سید حسین اصفہانی طباطبائی مناسب داشتہ بدعائے

۳

نواب ابن نواب ابن نواب

آغاز رسالهٔ عبدالغفور مغفور

بسم الله الرحمن الرحیم

رباعی

صاحب عونی که ملک و دین را حامیست
در رزم [illegible] فتح و نصرت تابعست
در بزم [illegible] چون [illegible]
همراه رکاب آنجناب ساعیست

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگان عالی متعالی

قطعه

فرمانروائی کشور دکن آسمان مستمند	گر اسم اوست رایت بیضای دین بلند
تا هیکل از دو لفظ بود احترام او	تا خوذ از دو نام نبرگست نام او

یعنی حضور پرنور میر محبوب علی شاه بادشاه دکن شافع الله بنیان علی راس الخلود و لمع سنان رایته الی السعود و هم بنیایش وستایش وزیر ارسطو تدبیر سکندر در فریدون فر امیر اکبر نواب بشیر الدوله آسمانجاه بهادر دام له المجد والافتخار که بزور بازو و جبین [illegible] مساحت مملکت نمایش [illegible] بساط [illegible] و بر [illegible] و [illegible] نسیم بهار [illegible] و کرامت [illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

کده و قریه و قصبه بجالت بهروزی - دیباجة الکتاب را

معنون و مزین ساخت و الله هو الموفق و المعین

عبارت

اصل رساله تصنیف مشار الیه نیک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

و ... حقیقت ...	قانون بارگه آصف زمان

بنام ایزد دانا نه غو ... چه ... و ... سرکار ...

آصفجاه ... احقر العباد ... مشار الیه ... صدارت

... دکن ... مشهورست ... یکهزار و یکصد و ... چهری

می نگارد و بیاد صحبتهائے بابرکات آن قدسی صفات اشک حسرت
ریخته یادگاری جهت جویندگان احوال و آگاهی برائے آیندگان
استقبال میگذارد به منه و کرمه و سبب تحریر اینچند اوراق
در اصل انیست که این کس را درین سنوات چند اتفاق خانه نشینی
رو داد یاد آن مجالس اکثر اوقات ولا می برد بجهت مشغله
تسوید این اوراق نمودم من احب شیئاً فاکثر ذکره
بخیال اینکه بعد ملکے از اولاد ما را توفیق یار شود و از صاحبزاده
ها ئے این خاندان را بر مسند ایالت خریداری راه و رسم جد باجد
خود جوشش زند این اوراق را که به منزله تبرکات است گذرانیده
وسیله روزی سازد و ما را در حالت رفاه بدعا ئے خیر نوازد
مقاله اوّل ہیکس در دیوانخانه عالی بحضور دستخط شدن فرد

اسم نویسی بارنمی یافت چون فردش بقید تاریخ و واسطه آورده

به دفتر مشرف دیوانخانه و پروانگی آمدن بمرده و چوبداران رسید

باز او را تا مدة العمر در دیوانخانه هیچ وجه مراحمت نیست مقاله

صاحب دستاری که بندش دستار او خلاف ضابطه سپاهیانه

و حصه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه

بارنمی یافت. مقاله اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک داده

فرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار بے سررشته میداشت

حکم می کرد که موافق ضابطه سرکار بندش نماید و دامن جامه

غلطان بر فرش و چوبے بر سینه و گریبان تنگ نباشد

ضابطه نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت اورنگ آباد

یک نفر خیاط و یک نفر حجام با دو آدم قوی هیکل بر کوچه

دبرزن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسے نیم وار از دامن یا بروت
زولیده از راسته مے گذشت آدمان مذکور حایل
راهش مے شدند وضابطه دامنش را قطع میکرد وموی زیر اصلاح
بروت او می نمود اگر فی الجمله از وشوخی ظاهر می شد میبردمان
چبوتره کوتوالی باشاره جوانان مذکور رسیده اورا نرم میساختند
تا تن برضا می داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبرگیری رعایات
بذات خود نموده تدبیر آبادی وتوفیر زراعت می فرمود و تمام
احوال هرکدام از مساعد وتقاوی می پرداخت دران زمان
تعاون تنقیح موازنه لعموی احقر متعلق بود ضابطه کسے بدون
یراق وبستن کمر در دربار نمی آمد و نیز تقید بود که وبچه و شال
برسر یا دوش بگذارد و در سواری اکثر امرا اتفاقی خورد بطور

دستگی از سقرلاط ترتیب داده بر سرسے بستند حالا آن رواج

بالکل متروک است بلکه معیوب و سپاهیان و درگرما بر سر سپهر

یا رومال می گذاشتند۔ ضابطه جامہ پوشی مخصوص بروز عید بود

آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زرین شوند۔ ضابطه جامه

زیاده از هفت پا و نیمه زیاده از پنج پاٹ نمی پوشیدند و رعایت قیمت

هر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اعلے و جامه از پاجامه

اشرف باشد۔ ضابطه اصلاح بر وضع غیر شرع نمی کردند و پیر

با وصف احتیاج عصا در دست گرفته بدربار نیاید۔ مگر چوب۔

ضابطه هر کسے را در خلوت می گذاشتند سلاح از و فرو

می گرفتند و هنگام روانگی او بجا نه حواله می کردند و از صلاح مردمانیکه

همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود۔ ضابطه۔ دربارگاه عام

٩

در دیوانخانه بیرونی هیچکس بی سلاح حاضر نمی شد مگر چوبداران

حقه دار آفتاب بی‌را چه قدرت که اندرون دروازه کلان که

سراپرده آویزان داشت دخل کند. ضابطه [۱۱] هیچ سپاهی

سپر و شمشیر یا تیر و کمان بدست خدمتگار ندهد با خود دارد

ضابطه [۱۲] با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی پاپوش

یا صراحی یا بسته کاغذ در خلوتگاه می گذاشتند. ضابطه [۱۳]

بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتگاران

می دادند و منشیان و پیشکاران دستگی افراد و بکار بیدر جیب

خود میداشتند. ضابطه [۱۴] آنچل کمربند و تا تا نه افزاویزان

می کردند تا اگر از حضور چیزی مرحمت شود در آنچل گرفته

با کنار بند ساخته بآداب گاه روند رواج این طور کمربند

۱۰

صفاتش ملک و ملت [illegible] اعتبار رسیده و از کرامت از نسبت ذاتش دولت لطف [illegible] تا فتوه ببر روزگار [illegible] تا شغل آتش قهرش بدور [illegible] از شبه سواراست و شام

اقتدار یافتم معنی حضرت از ذات آن عرش پایه کسی نیست و لفظ [illegible] از آن منظر کمال قدرت [illegible]

[illegible]



حالا در چوبداران و نفران مانده ... دستار

کهڑکی دار از وقت عرش آشیانی ...

بود تا عهد صمصام الدوله مرحوم ...

باشخاص دربار خال خال ... حربی و مغلی

و کهڑدار نواب ... بسیار سعی کردند و نواب شهید ناصر جنگ

دستار کهڑدار ... دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر

پوشاک جوڑ چپت مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور

فی الجمله دیرگردید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند دستار

می بستم چون یکمرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند

آدمی اینقدر در بند تزئین و آرایش لباس نباشد از روزگار

ناکاره می شود از آن روز نواب شهید دستار را موافق بندش

ناصر جنگ

وپیچ ودرسته ... کند شقه ... بر خدمت گار دستار بند وقت بند
اگاهی سے کرد واگر ... بر سرز یادتی می کرد بماندم ...
سے بریدند گو ... ن داشته باشند واکثر دستار
زین آباد که متصل ... بما ... غروب عرج نواب شهید
وبا نسبت پخته و خام بسیار می ... زنگ خام
بسته می آمدند چهیت ها ... تحفه ...
علے التواتر فرمایش می رفت و از آن سرپیچ ...
و پلنگ پوش و غلاف تکیه ها و مسند و چهیت وغیره اقسام
تیار می شد و یکیک تهان چهیت ... دستار کمر بند تا صد ... روپیه
قیمت داشت و کمر هم می ساختند و از ان سرپیچ ها ...
امرا می بستند و بعضی بار ایجا سے خلعت انعام می شد

خشتانبطه هیچکس جامه ونیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد ودر
موسم گرما و سرما هنگام دربار و سواری اکثر دگله می‌پوشیدند ودربائی
اهل اسلام موئنه هنود ازار چوڑیدار می‌داشتند چنانچه تصاویر مرقومه
آنوقت گواهی می‌دهد بندش دستار کهڑکی دار شاهجهانی بطرز دیگر
وبندش عالمگیری دیگر است و دستار شاهجهانی پیش هم کهڑکی دار داشت
عالمگیر بادشاه از پیش موقوف نمود بطانه دستار کهڑکیدار رنگارنگ
رنگ می‌بستند و دستار چهیت بنفشی اگر بطانه زرد یا سرخ یا گلابی
یا سفید می‌داشت مضایقه نمی‌کردند بالائے دستار سفید سیرپیچ
از چهیت اکثر لازم بود در مردم هنود پوشش موزه و کفش چه شال باف
و دستار چهیت ونیمه آستین چهیت بر جا سفید جهقر العباد اختیار کرده
نواب مغفرت مآب بسیار محظوظ شدند و کمربند خاصه شال خود

13

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
که بتو میدهم با واب گاه رفته آداب مکرمت بجا آوردم
ضابطه [17] سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
ضابطه [18] بجز جمعدار صد سوار پالکی و نقاره وشتری ندارد
ضابطه گماشتهاے ساهو کاران به بهل هائے چهتری
چورس سوار شوند و بهل هائے بنگله دار مخصوص متصدی
پیشکاران باشد و بنات پیشکاران و دیوانیان عمده
سوار شوند و سائبان رات را جهالر نه بندند۔ ضابطه [19]
بیماران و ضعیفان میانه و دولی سوار باشند بر پالکی بدون
حکم سوار نکند۔ ضابطه [20] رقص زنان رقاصه در خانهائے
امراء ساهو کاران و متصدیان بدون تقریب عید

وشادی نشده باشد و از داروغه بدعت پروانگی خواهند

وخبر اینمعنی داروغه هرکاره قلم بند نموده درحضور گذراند

ضابطه هرکارها بواسطه نائیک تا گوش خود بدولت رسیده

اخبار عرض کند چنانچه وقتی چهاونی گولکنده بود ترمک نامی

هرکاره از چهل کروه شب گیر زده وقت نصف شب بر دیوڑهی

زنانه رسید قضارا در آنوقت ناظر دیوڑهی درخواب بود

هرکاره مذکور از اصوات خود دستک زد نواب در آنوقت

برسفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز دستک شنیده

همان دم دست از طعام کشیده واز دسترخوان پاک کرده

ما ماتیپا اصیل هند و شب برا که اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را

بردار تا بیرون روم آواز دستک از دست غیر معلوم میشود

شعر

رباعی

شاید امر ضروری است بخیرخواهی درینجا رسیده مردم چوکی را
در خواب دیده خود آگاه سازد والغرض برآمدند و دیدند که
هرکاره ایستاده است همان جا نشسته پرسیدند که از کجا
آئی عرض کرد از لشکر باپو نایک مرهٹه فرمودند او کجا است
هرکاره نام جاے گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه
کروه فاصله دارد تو کے گذاشتی گفت امروز شش پاس است
که از انجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و اراده
فاسد دارد فرمودند امکان نیست که تو مسافت پنجاه کروه
درین عرصه طے کنی گفت علے الصباح از انجا برآمده
یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
آن مکان راهی سوئے شاه راه دارد تمام خار زار است

که گذر یک کس بدشواری میشود وان راه از اینجا بفاصله سی کروه
است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است
از همان راه آمدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه بیآورده
بدستش انعام دادند فرمودند داروغه خود را بگو که همین زمان با چند جوڑی
هرکاره رود بیاید تا همین جا جلوس داریم و چون داروغه تو
این طرف روان شود کسی هرکاره را بگو که نفشی راپیش
ما فرستد و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز
آمده الحاصل فی الفور داروغه هرکاره و منشی حاضر آمدند
به منشی حکم شد که جابجا بمردم چراهی احکام نویسد که جوق جوق
فردا اینجا حاضر آیند و تاکید بنگارند که نزدیکان خبر
بدوسان فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هرکه را

خبر رسد مجوز توقف نگردد و منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه
لفافه ها گردیده مهر از جیب خاص برآورده ثبت کرده بداروغه
هرکاره می سپردند و او بهرکاره روبرو داده بها ندم روانه
می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کردند
منشی و داروغه را رخصت کرده بمحل تشریف بردند و تقید
کردند که داروغه هرکاره اخبار که نائک مذکور متواتر بعرض
رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک
همراه سم آمده انبوهی در سواد کو ملکنده جمع گردید و با پوناتک
فرواسی آن سپاهی گرد انبوه کثیر دریافته اراده فاسد
دور کرده زود از آنجا درگذشت نواب بعد عرض روانگی
او از آن سواد فرمودند یک غریب هرکاره ما را از غفلت

آگاه ساخت ورنه معامله خوب نبود مارا باباتک مذکور فی الجمله

سوء المزاجی است اینمردم قابو طلب میباشند سردار را

غفلت نشاید این نقل زبانی. باماماتیابنت لال و بیدیکه از صلوت

هند و مشرب مورد والطاف بود شنیده نه بقید قلم آوردم

و نیز از تریک هرکاره تحقیق کردم و چون بعد مدتے از سالار جنگ

درگاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم

او که داروغه هرکاره آن زمان بود بتصدیق این سخن

گواهی داد وجه این همه تحقیقات برائے این بود که در

چهاونی کویلکنڈه احقرالناس رخصت خانه گرفته باورنگ آباد

رفته بودم آمدم بمطلب (۲۲) صاف نویسان مسودات

منشی از خط نستعلیق و نسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

کار دنیا و دین عالمیان

می شود منتظم بدولت او

صیت فیضش [illegible]

خلق را می کشد بحضرت او

[illegible]

امور تعلیمه حضور بادشاه و معاملات جنگ بهوسو خان مسودات
احکام تعلق برای رام سنگهه منشی بود قلمدان بردار خاصه
مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورد کرده در حضور مدام میداشت
و گاهی شعری که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جابجا
نزد شعرای پایه تخت و مخصوصان می فرستادند خصوص
اکثر اشعار در زمین طرحی پیش نواب شهیدا رسال
می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند
این معامله رقعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
روزی نواب شهیدا این بیت گفتند و به پدر بزرگوار
فرستادند

بیت

مرنجان خاطرم جانان صراحی نازکی دارم ۞ تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده وبه آرنده آن فرمودند
بگو که قباحت این بیت روبرو مذکور خواهم کرد اتفاقاً نواب شهید
تشریف آوردند احقر حاضر بود نواب جانب نواب شهید
متوجه شده فرمودند در بیت مرسله شما قباحت اینست
که مغروری نسبت بعاشق خوب نیست نواب شهید که
نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند
بحضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب متبسم گشته
خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چندے
رد و بدل داشتند بنابران کنایه بآن امر کردند سهد ران

نزد یکے نواب زبانے رائے پورچند بعضے کلمات نصایح

آمیز به نواب شهید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص

نوشته بدست رائے پورچند دادند که بنواب شهید

بگذرانند و بگویند ما چندے مهمانیم و بعد ما این همه ریاست

متعلق بشما است مصرع این بود مصرع

اندکے بگذار تا سیر تحمل میکنیم ؛ نواب شهید بعد دریافت

کلمات مواعظه مصرعے بخط خود نوشته بدست رائے پورچند

دادند و گفتند آداب ما عرض کرده این مصرعه بگذرانند

و بس ع گر تو استغنا میکنی من هم تغافل می کنم ؛ الغرض

در مینا پدر و پسر عاشقی و معشوقی بود نواب عالیجناب با این همه

خبطیات نواب شهید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

شعر

وقتی که نواب شهید مقابله کرده دستگیر شدند نواب
در حالت خشم با حاضرین مجلس همیقدر فرمودند که هرگاه
میر احمد را چیچک برآمده بود ما بگفته مردم محل عزر را ادا نه
در دامن خود خورانیدم و خلاف شرع محبت میر احمد
کردم این همان ناهنجار است که با من سر جنگ آشفتگی دارد
دیگر هیچ نگفتند آمد ۲۳ مطلب در خلوت سوای پنج شش
کس خاص کسی را باریدادنگی نمی شد و نوبت بنوبت حاضر
می آمدند و جلسه بار عام زیاده از چهار گهڑی و کمتر از
دو گهڑی نمیکشید و چون وقت برخاست قریب میرسید
چوبداران بانگ میزدند که برخاست دربار قریب است
هرچه عرض کردنی باشد بگفتند و رخصت شوند - ۲۴ خاتمه

۲۳

هنگام دستخط نیب و پیشکار باتفاق بوده کواغذ می گذرانیدند و شتر دارا

تمام در کچهری حاضر میماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود

از سررشته دار دریافته عرض نماید روزی در لشکر

بر مقامات برم پوری نو و شتر در عرصه دو پهر سقط شدند

که داروغه شتران مضطرب الحال و سول خود اندیشه ناک تا بحضور رسید

و عرض کرد که امروز طرفه هوائی بدوزید شتران بسیار مردند

اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بید ماغ شده

فرموده مشرف را بیارند مشرف از کچهری در عرصه یک لمحه

حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او

اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارا نشناخته می پرسند

که تو کیستی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خانه با شتر است

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمود چرا اینکار
بهمان حالت رسیده گی خواهی نخواهی نوشته گفت از شهود نواب متبسم شده برخاست
کردند آمدم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعلق
بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام
میداد و بدستخط میر سید بعد ازان کاغذ دیوان دکن و ازان
بعد کاغذ بخشی الممالک ازان بعد میر آتش وغیره و بعد
دستخط کردن کاغذ دفاتر پادشاهی متوجه بر کاغذ دیوانی
خانه و خانسامانی وغیره کارخانجات خود می شدند و میفرمودند
اول کار آقا بعد ازان کار خود چون این کس فرد قضات
وغیره متعلقه صدارت بکمال استیعاب مطالب خط شخطی
نستعلیق بترتیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نوشته

۲۵

امی گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور رحیند وغیره
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردے که از دفتر
صدارت می آید قطعه میر علے است روزے خانمذکور
عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد
مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان
است وجد بزرگ وار ما ابتدا که از سمرقند آمدند بانجخذ مت
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال
ایشان بود و صدارت را بمقدم پرورش داشت ما نمی خواهیم که
مهر نام ما بالائے نام شما باشد و پایان هم بدنماست پروانهایے
شما بهر دو دیوانے رفته باشد و بر طبق آن سند بعمل آید
و مهر ما بر هر دو پروانه بالائے مهر دیوان بادشاهی مضایقه نیست که باهم

۲۶

وزیر بوده‌ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارج جمع
بر جمیع زمینداران باشند و چه قدر زمین از آنها گرفته باشند
و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرد نوشته
طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر
دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
تا حیات نواب عالیجناب و نواب شهید چندے بعد
ایشان همین ضابطه ماند بعده برهم خورد نقل — روزے
میر ضیاء الدین حسین خان صدر فرد یومیه بسم الله شاه
نظر بقریب وقت برخاست دربار و تاکید حضور رو بنمودن
احقر در دربار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
فرمودند کدام کس نوشته است عرض کردند غلام

بیت

قطعه

فرمودند پیشکار کجاست عرض کرد چون گرسنه بود برای
طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بخانه رفت
فرمودند از خانه او نویسانیده می طلبیدند هر گاه شما
فردے بنویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته
فراموش کنند و از پیشگاه ماجرائے آن استفسار نمایم
واو از ناوانستگی جواب ندهد سررشته دفتر کجا میماند
همین قدر گفته فرد مذکور بمردهه هاشم سپردند که بخانه پیشکار
رفته این را نویسانیده بیار ما منتظریم و خود قلم بر داشته
در انتظار شدند و دست از کاغذ دیگر کشیدند مردهه
هاشم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند
در کمر کرده حاضر آمدم و تا رسیدن در حضور فرد مذکور

کر یک سطر زیاده نبود نوشته بدست میر ضیاء الدین حسین خان
داده و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار بیگار شما کرده‌اند
لازم آمد که کار بیگار کنند آینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده
باشد موافق مصراع مشهور کار خود کن کار بیگانه مکن
ضیاء اللطایف بعد از آن برخاسته گفت همسران در باب
که با این کس رابطه مودت داشتند نزد آن حضرت مبارکباد
گفتند که مستی لشکرها شد و با هم خنده‌ها کردیم و گذشتیم بیت
یافت جناب خان صاحب لطف میر ضیاء الدین حسین خان
ام از ما بمطلق نمی‌خواهد شما را این شیوه مبارک باشد
عوض اهل دنیا بارها با هم محبت‌ها بوده فراق‌ها می‌کردیم الطف‌ها
تمام از خشک مغزی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

مردم صاف سینه آشنا پرست بودند الناس
علی دین ملوکهم ضابطه کسے را که از حضو
تغیر می کردند پیش از دربار چوبدار حکم باو می رسانید
که شما امروز بدربار حاضر نشوند و ازین حکم تغیر
دریافت می گردید و منصوب را خلعت روبروے معز
می دادند تا انفعال تغیرے رو ندهد در عهد دیوانی
رام داس تغیرے پیشکاری صدارت ازین عاجز
و بنام گنیش پنڈت نامی قرار یافت و در دربار آصف الد
مرحوم نیمه آستین خلعت پیشکاری در دست پنڈت مذکو
پوشانیدند و چوبدار بانگ زد که فلانے به پیشکاری صدا
سرفراز گشت منکه بمادن دربار بودم این حرف شنید

بشاهنواز خان که آن وقت در دربار نشسته بودند گفتم
که ضابطه دربار آصفی اینست که معزول را حکم می شود که
در دربار نیاید منکه حاضر باشم و تربیت یافته جناب مغفورم
پاس قاعده سر کار کرده بخانه میروم شاهنواز خان این
حرف شنیده گفت باشید و به رام داس گفته خلعت
موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک
دست گنیش پندت نیمه آستین بدر کشیدند و آن
دربار باهمین بی مزگی تمام گشت روز دوم به دربار حاضر نیامدم
شاهنواز خان پیچیدار فرستاده مارا طلبداشته رام
داس را گفته خلعت استقلال باین ناکاره بخشیدند
و به ورد وکالت خود مورد التفات داشته پیشکاری بخشی

الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلات
نواب مغفرت مآب اکثر سیّد دل حال اینکس بود و بسا اوقات
بصدور رقعه هاے دستخط خاص سرفراز می گشتم و نواب
شهید نیز همان مراعات میفرمودند و بعد رحلت آنکه سیّد محمّد
دائم صدر حضور قلعداری بکلانه نیابت صدارت کل مستقل
این کس تفویض شد و بعد از آن [illegible] صدر را
خدمت کردم و بتجویز صدر [illegible] احقر بود در رقعات [illegible]
بنام احقر العباد صادر می شد و بتجویز اسناد آن عصر چهار
صاحبزاده یعنے محمّد سعید [illegible] صلابت جنگ و نظام علیخان
اسد جنگ و میر شریف خان بسالت جنگ و میر مغل علیخان
ناصر جنگ از دفتر صدارت متصدی بود احقر بود

۴۳

هر هنرور و در بازار اعتبار
صنعت و در معرفت ارباب
قیاس عموماً و اعزه روزشناس

وسبق هر روزه اینها بقید نخب تعلیم بعد بهفته دو هفته حسب الامر
نوشته بحضور میگذرانیدم میفرمودند شخصی که ترکی دان خوب باشد
پیش ما آرید تا از وی مکالمه کنیم نواب مغفرت مآب زبان
ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امرا ترکی نسبی در کار بود
ضوابط مثل دعاگویان خیرات طلب هر روز اول در بار نظر مبارک
می گذشت و بقدر احتیاج هرکدام برائے کتخدائی صبیه
و خرج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر در بار بود
که سی چهل هزار روپیه بارباب استحقاق سوائے
دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد. نقل - روزے
عنایت الله محتسب پرگنه راجستی سرکار رجاله صوبه اورنگ آباد
را در جرگه طالب علمان بملازمت رسانیدم چون نام طالب العلم

وسلیمان را اینها پیش
گستری مورچه را چمندی
صفحه طرازی ثنا های زنبر
افزاست که قدر شناسان
ممدوح را حدود مقداری
متصور باشد تا ما وجه برهان

دریافتند باعنایت الله مخاطب شدند که طالب علمی تا
کجا کرده اند او گفت مطول میخوانم فرمودند تا کجا در مطول
است کدام تا است او گفت تا منقوط نواب عالیجناب تعجب
کرده گفتند تا منقوط است او مکر متبسم شده عرض کرد که سر صفحه
تا منقوط است نواب دریافته مسرور شدند و فرمودند
آری تا منقوط است شما لطیفه گفتند و بر فرد او پنجاه روپیه
دستخط کردند نیز حکایت است که طالب علمی بجناب نواب
آمد پرسیدند چه میخوانی عرض کرد کافیه فرمودند کافی که بر کافیه است
کدام کاف است او که کوکبه سلطنت بچشم خود ندیده بود مضطربانه
عرض کرد کاف کدامیه متبسم گشته بر فردش پانزده روپیه
دریافته دستخط کردند و بصدر فرمودند که این هم طالب علم درست است

اگر غلط البعلم نمی بود کاف کدامیه چه میدانست هیبت ما اثر کرد و لفظ
غلط از زبانش تراوید - آمدیم بر مطلب جمیع
رساله داران نوبت بنوبت بعرض خود میکردند چنانچه صرافی
بابت زر معامله بیسری مشرف خزانه در قلمدان خاصه
نگاه می داشتند و تالیف ساهوکاران بذات خود میکردند
و سپر میشته سوال جواب اینها چودهری داشته هرجا بود
و بقدر دوکان و اعتبار ساهوکار اجرای کار از هر
کدام می شد روزی گرمانجی بخشی مشرف خزانه بعرض رسانید
که مهم لشکر از اورنگ آباد جانب سرنگاپتن است
و خزانه نقدی در رکاب کمتر بعبر افغان و ساهوکاران
حکم شود که عوض سرکار در سرکار بدهند تا از ینجا کار

کرایه بهم رسانند بار کنم داز پی. این انبوه گاه ان خزانه لشکر
وجمعی تمام بهم میرسانند وهم دور رانی همراه استند
فرمودند شما کفایت خود و کفایت خویش می خواهیم
غرض شما انیست که هرگاه خزانه وافر در دست شما آید
شما با آشنایان خود از قرض ووام سنت گذارند و نفعی
برگیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع نمایند و ما میخواهیم که
تخفیف کرایه گاوان باشد و نیز بر آن رد بیتا نها نفعی اندوزند
و زندگی کنند و وقت بیوقت سپاهی که باحتیاج درماند
باشد و درماهینه اشاو بذات او وفا نکند کار روای او
نموده بهره از دگیرند و اینها زر بهره هم نوکر پیشه با میدند
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود آبادی ساهوکاره

راقم و ناظم بنده فدوی عبد الغفور شمس ۱۳

همین آبادی ماست خزانه رکاب که بالفعل پنجاه لک است و شاید
او نے و اعلے می آید و خزانه تحویل ساهوکاران نامعلوم کمان
کرورها دارند و سرساهوکار را لک پتی خیال می کنند این اعتبار
برائے آبادی لشکر کافی است و اینهمه صرافه گویا کیسه ماست
هرگاه میخواهم روپیه خالص بیدرد و سر سره کرده میدهند و در
روپیه هائے نقدی رکاب احتمال غش و تفاوت دوزری
بسیار است ضرورتاً چند لک همراه میدارم و زیر مخارج
کرایه آن میشوم چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول نمیکنند
والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر
بیدرماهیه اند و از اساسه و اسباب و املاک زنجیره ضامنی
باخود دارند و از آدم بخبر روپیه البته عزت اینها دیگر است

وقتیکه ما به برهانپور وارد شدیم بیجرجی رود داد و جهم
دلاور خان پیش پا افتاد با نورخان گفتم کسے هست که ما را
لک روپیه سرانجام کرده بدهد اظهار کرد بر صرافه برهانپور
پُتی انداخته در یک شب پنجاه لک سرانجام می‌کنم
گفتم زنهار این نیت ندارند ما را ریاست این دیار در
خیال است ضعیفان را آزردن چه مناسب یک لک روپیه
از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدهد باین شرط که اگر
فتح ماست باز را و مع سود قرار داد دام دام با مراعات
دیگر بدهم و الا نه ما را معاف کند و در حشر مواخذه ننماید
بیجرمل ساهوکار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر حضرت
است غلام همین وقت حاضر میسازد خود از دست ...

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق

بر حضرت است احتیاج تمسک ندارد گفتم زر تصدق بسپاه

نمی دهم قرض میخواهم تمسک بطلبد اگر مظفر باز گشتم ادا میکنم

والا نه برای خدا معاف نمایند هنوز جمعیت همان زمان زر

حاضر کرد در شب نیم با هم تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل

شدم و با شش هزار کس مفلوک برد و از ده هزار لشکر فیروزی

یافتم غنائم فراوان ببرکت حسن نیت بدست آمد

تر به جمیع آن اموده تمسک گرفتم در مدت العمر این خدمت در

نقش داشتم روزی سه نامرد و با عوض معروض داشت

دیدم که جامه صافی نو با فته بهر زینج در بر دارد بر دامن او

دست کرده قماش آن دریافته پرسیدم که بچند خریده اند

۳۹

عدالت واجراے سیاسات شریع، تعصب بود ۱۲

عرض کرد بیست روپیه بنسبت بخریدی سرکار کفایت و

گفتم برای ما بهمین نرخ پنجاه هزار روپیه را خرید نمایند

کنانیده بطلبند و دیدم رنگ بشره او فی الجمله متغیر است و [illegible]

که ظاهرا رقیت تخلف کرده از نقصان خایف است

به منشی فرمودم که دو لک روپیه سپرده بیوپار مل کنانند از انجمله

پنجاه هزار روپیه را خریدی ما بکنند دو لک روپیه را بیوپار مل نمایند

مال دیگر طلبیده فروخته بگیرد دیگر کم آنجا تاکید بنگارند که

خریدی ماست بکفایت خریده بفرستند و تنگ را جمع نمایند

محصول جاها بدرجه معقول او را بدهند و دیدم که رنگ او پیش

بحال آمد آداب بجا آورد در همان مکالمه فرمودند رئیس را

لازم است که بر انسان تکلیف شاقه نه پسندد و در انچه

جا بجا از قوم [illegible] محصول داده [illegible]

و تا سال تمام [illegible] محصول [illegible]

فروخته [illegible]

می برد نصف محصول [illegible]

می گذاشتند می فرمودند

تمام ممالک محروسه پادشاهی

۴۰

[illegible] محصول [illegible]

الذمه [illegible] جا بجا محصول [illegible]

کفران جانب [illegible]

[illegible]

ایشان بملک و سرکار همچنین [illegible] بلا زیست
و برادر و پسری [illegible] چون از آنجا [illegible]
[illegible] بود و با استقلال [illegible]

و در محل خزانه زر سرخ و جواهر بقدر مناسب داشته
باقی بتحویل اہلکار خانه میشد و تحصیل دیہات و پرگنه میرسید
و زر پرگنه در سرکار می آمد و آنجا جمع می شد و در
جمیع بلاد خزانه سرکار و کارخانه سرکار علحده
می ماند تعلقه‌دار آن هر جا جمع و خرچ ماه بماه سال
بسال بدفتر حضور میرسانید ضابطه ۳۲ در سواری بالای
اسپها طعام و قهوه پخت می شد و در باورچیخانه چند حصه
امرا و غله خام برای بعضی هنود ان معزز معمول بود
و موودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضابطه ۳۳
جوانان چوکی را آب و طعام دو وقت از سرکار میرسید
نقل و قتیکه مرد سپاهی پیشه بحسب آب خور از دار الملک

۱۴۴

جوان نکته سنج عرض نمود که بعضی از فضلا [illegible]
پیش نواب عالیجناب
از جواب پسندیده آن جوان خوش تقریر بغایت
مسرور شده بخطاب [illegible]
فرمودند که این نکته غامض
ام در زبان بخاطر آن جوان
[illegible] منکشف گردید بیت
از سخن خوش بجان جان وطن است
دم علیه گواه این سخن است
[illegible] بر مطلب بنظر
نقدی می یافت و [illegible]

۴۲

ماه بماهی بے تغلب و تصرف متصدی باینها میرسید و کیل جابجا
میرسانید احتیاج خدمتگار باطلب منصب دار نمیشد ضابطه
وکلا پیغام میکردند که اگر چیزے براے خرچ مطلوب باشد
از ساهوکاری آورده رسانم وگماشته ہائے ساهوکاران
جابجا خریطه زر گرفته می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب
باشد حاضر است مارا باقساط در ماہ بهِ بعد تحصیل صاحبان مارا
هم نفعے از چهار آنه دو آنه شود و زر آن وقت بر تمسک
خشک باعتماد نوکری سرکار فی صد شش آنه یا هشت آنه
بود و منت زر را در گلو سپاهی می چپانیدند و کسے نمیگرفت
جاگیر از سرکار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب
سپاه بخشی و تنخواه دیوان باز شاهی بموجب زمین میسر آمد

اجیا یا دزدی شود سراغ بهم رساند والا نشان کند.
ضابطه پوره دار هر پوره شب گشت بذات خود کرده باشد
و خبر خانه بخانه در چبوتره کوتوالی خاکروبان شهر هر شام رسانند
و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف
که زبانی هرکاره ها و از هر جا از هرکاره هائے ناکه شهر
دریافته بطور لفافه بمهر خود در حضور فرستد و بر دروازهائے
شهر هیچکسے را از سوار و پیاده مزاحمت نباشد و جبا جمعیت
بیشتر عرضی کرده باستصواب وکیل خود بیاید و برائے استقبال
و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفته
بملازمت میرساند. ضابطه برچوکیات مزاحمت از کسی
نبود اگر منصبداری یا صاحب شخصیت چیزے از

هر چند خدمتگاران با اهتمام
گفتند از راه کناره نشدند
برائے دزدی
دستار و پارچه کاغذ
می دهند و بناموس غیر
دست درازی می کنند خود را در
گرما و بلند بها ها که بیمار شدند
اگر در حریف غالب آمدند
با خوشی نفقت است و اگر
معیوب شدند ندا است
هم قدر بیشتر و نقصان یابد
و نشانات همسایه موجود

رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم جمله بازی حرام فرمود این
حرام نرد و قمار درین مصر بلکه بد تر است. ضابطه ۲۹ در اطراف
شهر ها روز بازار نمی پسندند که شان شهر میکاهد هر قصبات
که خواهد مطلوبه از شهر گرفته باشند. ضابطه ۳۰ هیچ زن
بر اسپ سوار نشود مگر زنان مرهته علی الرغم سرکار در لشکر
مرهته و ملک آنها سوار میشدند. ضابطه ۳۱ صاحبان دربار
یکدیگر را روبروی خود بدولت سلام نمی کردند و بر ملاقات
دربار اکتفا کرده بخانه یکدیگر بی تقریب شادی و غمی
و عیدین نمی رفتند. ضابطه ۳۲ مشایخ و پیرزاده ها
شبانه آمده ملاقات با حضرت می کردند و سبقت در سلام
حضرت مینمودند جلسه شعرا و علما و صلحا اکثر بین العصر

وقزلباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت احوال

در رتبه کرمام توهم ضابطه عامل معزول بدون ادائی محاسبه

ملازمت نمی کرد عقب کچهری فرود می آمد و با متصدیان

دیوانی رجوع شده محاسبه داده فارغخطی بمهر دیوان حاصل

کرده باستصواب او ملازمت کرده بکار دیگر سرفراز

می شد و زیاده از سه سال تعلقه براو مسلم نمی ماند ضابطه

وقتی جعفر علیخان عامل که هم معزول شده عقب کچهری

فرود آمد پورنچندر را با او فی الجمله کدورت بود مطالبه

قریب دو لک روپیه را با او ثابت کرده چه مطالبانیکه

او خرچ دارد و معادر قریب دو لک روپیه نوشت

چون درین باب دستخط حضور نبود متصدیان بدرزیسی

۴۵

واگر وراجبی طلب می کند ورا ادائے واجب انہم نہ نہادن
ازچه راه است زود جواب آنمعنی بیار ید سید عاقل خان
پیش جعفر علیخان رفته ظاهر کرد ونیز از آشنائی
خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اند ما هم
آشنایان شمائیم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارید
جعفر علیخان گفت تقاضا متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
از وطن بجز اقتدار ما وارد اینجا شدند با هر کدام سلوکے
از نقد واسباب ضروری بمقتضائے مروت
کردم در مدت یک لاک پنجاه هزار روپیه بخرج آمد
حالا این خرج که متصدیان منائیم میگویند این خرج شما
بطور خود کرده اند در حساب سرکار مجرا نخواهیم داد

وصادر و بهنگام روزگار پیش پا می افتد و مردم
با مروت را ازان که گریست جعفر علیخان مرد لاوبالی
مزاج است رعایت بهردوم کرده باشد و طلب متصدیان
هم بجاست هرگاه دستخط ما برخرج نباشد چگونه مجرا امید نهند
و باهم خلاف ضابطه اینقدر مبلغ چه طور معاف خواهم کرد
شما الحال باز پیش جعفر علیخان بروند و بگویند هرچه
شدنی بود شد شما را باز بهمان تعلقه روانه میکنم انجا جز رسید
را کار فرموده مبلغ سرکار بهر ور سه سال باتجا نمایند
و آینده فضولی نکنند و اسباب خود زنهار در سرکار
ننهند که این زندگی شماست هرگاه در سرکار دادند
شما با دو گوش و بینی مانند نوکری شما در پنجا باجاست

۷ نهم

ضابطه وکالت پیشوایان
در کچهری حاضر نمانند و
روز وقت گذرانیدن
موکلان

ضابطه چودهریان و قانونگویان

وقوالان سازهائے خود با خود دارند و بر پالکی و فیل
این مردم را اصلا پروانگی سواری نبود ضابطه داروغه
فیلخانه فیل بجز پروانگی حضور در شادی هم نمی داد چه جای
وقت دیگر و فیل مست او را از آبادی می بستند
ضابطه نرخ غلات هر هفته نرخنامه بمهر داروغه و چوپان
را تا کرده بحضور می گذرانیدند و هر روزه اخبار واقعه
می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد
یکروزه و نرخ‌نویس تاکید میرفت یا چوبهری رسوا
می کردند و تاراجی دوکان او بعمل می آمد ضابطه
در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احدی را حکم
قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

هرکاره آمده ظاهر کرد که نزدیکی لشکر چند دیهه افتاده اند
چهپرهای آنرا آتش زده اند این دود از انجاست فرمودند
اهل چهپر کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانها گذاشته
گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه
دیوڑهی حاضر بود روبرو آمد فرمودند چرا تقید نمیکنند که چهپرهای
خالی بیگانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن لشکر
درین جا چه ضرور بود که باهل دیهه تصدیع رسید و
بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائی دگر
نبود لهذا لشکر اینجا فرود آمد و برای نگاهبانی چهپرها
سواران روباندار ان تعین اند اما مردم لشکر سراسر
خیره اند ضرب قمچی و تازیانه بخاطر نمی آرند و لطمع ها کیان

وجرات نواب اینهمه نفاذ حکم محض ببرکات تقوی وصلاة
خوانی و اوعیه نواب عالیجناب بود که به هر دل هراییت میکرد
وهیبت می بخشید مولوی می فرماید - بیت

هیبت حق است این از خلق نیست ۞ هیبت اینمرد صاحب دلق نیست

ریاست بدون ولایت عظمت پیدا نمیکند و ولایت بجز
اخلاق حمیده میسر آمدن ناممکن بے نفسی در نواب
باینندرجه بود که وقتیکه حکم کوچ فرموده بمحل سر التشریف
فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاسته
بتهیه اوراد و خوانی سبب معلوم احدی در خیمه خلوت
آمده بجائے مشغول باوراد شدند که فی الجمله چشم گرم
گردیده همان متصل چوب خیمه غنودند فراشی که برای برداشتن

کدام کس بود چون روز
دیگر شد از داروغه فراشخانه
پرسیدند که شب باری
کدام فراش بود و چه
نام دارد او نام برزبان
آورد و شنیده خاموش

۵۰

بیت

من در دست ... دست من ... ناله ام

واد شما پرده داری این سر نمایند و بکسے نگویند بعد مدت
این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید
همیشه یک خروار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان
می گفتند نواب آن ریگ را فرش کرده شبانه نماز بران
میخوانند واللہ اعلم روزے سواری مبارک
بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بهیر لشکر گذار داشت خوچیقاش
دیده فیل را استاده نموده تماشائے عبور مردم از ناله
می کردند اتفاقاً گاؤ پیرزالی در میان ناله افتاد با نواب
چار چشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست
آن گاؤ را بر داشتند پیرزال افتان و دشنام گویان
روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرده این بیت

[illegible] نمی کردند اول حال [illegible]

۵۱

دکن مامور شدند داشته [illegible]
شده مردم میرزا کردند میرزا
در جواب این بیت نوشته فرستادند

بیت

[illegible]

نواب جناب میرزا [illegible]
مخالف و مردم اسلام [illegible]
ملاحظه ضابطه بود در حضور
نواب عالیجناب [illegible] بلفظ نواب
[illegible] می کردند بلکه در خطوط [illegible]

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخالصاحب و رایصاحب بودند

باقی بلفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال

بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ جا نه یافته

نمیشود و رفاهیتی که از نوکر لاله و مل آن وقت میداشت

نواب و راجه های این دور میسر نیست فاعتبروا یا اولی

الابصار آسمان همان زمین همان معلوم نیست که

بکجا رفت آمدیم بمطلب تاکید بود مردم هنود رسم ایام

نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم

زیاده از سه روز نکنند و محفلی اگر در خانها طول دهند مزاحم

نمی شد نه خرابات خانه و مال زادی بهار احکم بود

بیرون شهرها شوند و اگر کسی را انجهت سزا بان گواز دروازه

در مکانهائے اوقاف مردم خانه کمتری میگرفتند و آنانکه کرایه میدادند

داخل تعلقهٔ بیت المال شده بمساکین و غربا بطور یومیه

وغیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی دادند

و میفرمودند که روے زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت

میگردد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق

میشود - ضابطه بر تعلقات عمده تا معتقد و اقربا را مامور میکردند

و میفرمودند اوّل خویش بعده درویش و هنگام رخصت تعلقه

همین دو کلمه می گفتند کاری کنید که شرمندهٔ خدا و خلق نباشید

ضابطه در خواصی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکے

دیوان خانه دوم منشی سوم داروغه چهارم عرض بیگی و اینها

هر چهار رتن جامع الکمال انتخاب کرده میداشتند نادر شاه

ضابطه سواری بکمال آهستگی روان می‌شد و شور و غل بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوش نمیرسید و گردی که از سواران بر لباس نواب می‌افتاد وقت فرود آمدن جمع کرده در جاے محفوظ می‌گذاشتند و میفرمودند که این گرد دولت است و ما بدعا خواسته‌ایم تا حق تعالی نصیب ما کرده و ببرکات این گرد نعلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دایم است فقراے صاحب باطن بعضے آشکارا و بعضے مخفی در لشکر قیام می‌داشتند و نواب را با هر کدام راهے خاص بود و انحلال مشکلات از ایشان می‌کردند۔

ضابطه [۶۲] — بر دو لیپانڈیہ‌ها تاکید موازنه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه از دیهات با تشخیص جمعبندی و واصل باقی بمهر قاضی و وقایع نگار

خواهد می فرمودند ملک و دولت باعانت دو لشکر پاینده و زنده است

یکی لشکر دعا و دوّم لشکر وغا لشکر دعا همیشه مظفر است و هیچگاه

این لشکر را هزیمت نمی باشد - ضابطه ۹۳ در شهرهای

عمده مثل اورنگ آباد و برهان پور اخبار نویس و واقعه نگار

و سوانح نگار و خفیه نویس و نایب داروغه هرکاره متعدد بودند

و چهاونی لشکر نوبت بنوبت در جاهای مختلف می شد

و سفر گهی از هشت ماه زیاده نمی شد و بموسم چهاونی توقف

یک لحظه در مراجعت روا نمی داشتند وقتی محاصره گڈهی

نامی که بحام نگر شهرت دارد قریب شش ماه کشید و موسم

چهاونی رسید حکم کوچ از انجا فرمودند خیر خواهان دولت

عرض داشتند که این قدر مدت با این همه حشم بمحاصره یک

بود و سواے تعطیلین محکمہ و حکم شرع بر ناظم و کوتوال بلکہ
بر خود بدولت جاری می شد و وکیل ہر کدام سے وکیل بادشاہ
حاضر و محکمہ می ماند ضابطہ وقتے در قصبہ میان دو کس مجادلہ
افتاد ہر کدام احکام حضور بہ قاضی کریم الدین خان قاضی بلدہ
میرسانیدند قاضی را نظر باحقاق حق در حکم تامل و توقف
بود کہ درین اثنا لشکر فیروزی وارد شہر گردید قاضی شرف
ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمہ از قاضی نمود
قاضی بیان واقع انچہ صورت مسئلہ بود ظاہر ساخت نواب را
فی الجملہ درین امر ذہول شد بقاضی فرمودند ہرگاہ دور بودم
آن صاحب خبر دیگر مینوشتند و الحال کہ بالمشافہ می پرسم
خبر دیگر می فرمائید چہ وجہ خواہد بود قاضی گفت من گاہے

٥٧

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان
صادر می شد در فرمان باری رفت با آداب تمام فرمان میگرفتند
و دیوان بادشاهی آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته
آداب بجا آورده بر سر داشته بدولت خانه مراجعت می کردند و
تمام خلق شهر فرمان را بر سر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
هرکاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و برای
خطبه عیدین در عیدگاه بحاکم سرگینه و قاضی آنجا تاکید شده بود
و خود بجلوس سوار شده دوگانه میخواندند و [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] رین است و نذر عید از حضور باشخاص خصوص گرفتن باقی امرا
می فرمودند بجو دهری پان مدبند و نذر معاف است و نباره عید
زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل [illegible] بار همین [illegible]

به کسی که عنایت می شد تاکید بود که هر کس هر چه باید بگیرد از خود
طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدم می رفت
بعضی با خدمت و برخی را چه با روبندی رد ملبث و اکثر [illegible]
[illegible] طلب مامور بودند ضابطه بر دفتر و دفتربندها مامور بوده
نشاد و بست می کردند [illegible] ری کاغذ بخانه می برد و [illegible] در
خانه [illegible] کرده المطالب [illegible] بار بود و [illegible]
ضابطه ضمیمه [illegible] دفاتر [illegible] داشت [illegible] که عبارت [illegible] دیوان کن
و منشی [illegible] و مهر آتش است سرخ از لهاروه [illegible] آماده می شدند
و الال کچی نام داشت و اول کاغذ این دفتر هم سرشته بود
و [illegible] نویس منعمد [illegible] کاغذ سرخ [illegible] و بنوشتند
[illegible] منصب [illegible] تنخواه فرود می آمد تنخواه

۵۸

با [illegible] کرام موافق [illegible]
بادشاهی و منصب [illegible]
بود [illegible] بود و زمینداران را
بابت [illegible] و [illegible] گری
[illegible] در [illegible] و لال [illegible] ی
بود و دوان و [illegible]
بابت [illegible] ضابطه [illegible]
[illegible] رسید [illegible] داران [illegible]

آرام یافته‌اند و ما [illegible] ان چند را دیوان کرده بی‌فکر شدیم

اگر میر احمد [illegible] بحال دارد خوب است و نیز می‌فرمودند

حضرت خلد مکان تعصب مذهب اختیار کرده خلل‌ها در سلطنت

انداختند [illegible] نیافته [illegible] [illegible] دین و

آئین ما خوب نیست زیرا که حق تعالی رب العالمین است

در پیش ما [illegible] موافق [illegible] شود [illegible] به کار

مومن متعلق [illegible] دولت [illegible] دین [illegible] خدا واگذا[illegible] [illegible] سول

[illegible] ساز و سوال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و نقد [illegible] سوار را و سواری [illegible]

بیکاری [illegible]

سپاهی آنست که حق خود را سیر دار بی‌واسطهٔ بخشی و متصدی
گیرد امروز بخشی را عقب بنده است ما قبل نواب استاده
گروه تنخواه می‌گیریم بهمین اراده سپاهان حسنه پیش نواب آمده
سلام کرده عرض نمودند که نواب را مدام سلامت شادی صبیه پیش
داریم از خانه خط رسیده مدت شادی قریب است ما را تنخواه
داده رخصت فرمایند تا بر وقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی
شویم نواب فرمودند بخشی خود گویند گفتند نوکری نواب کرده‌ایم
از بخشی چه کار فرمودند به متصدیان گفته حساب خود نمایند
گفتند حساب تمام سپاه در حاشیهٔ این حضرت است که بجز دو ماهه
دیگر سرکار نمی‌دارند تنخواه دو ماهه ما در ... کار است و بس نواب
گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه حاجت

که دو ماه سپاهی صد است قبل قدم
پیشتر نگذارد و ما که تنخواه دو ماهه
نواب قبیل را استاده کرده
سپاهیان عرض کردند
در عمل خیمه می‌شوند حضرت
می‌رسد بهمین جا ...

از شش ... آنها ... کرده
فرمودند ... قبض الوصول
می‌شود ... نواب
... یک صد و بیست روپیه
... تنخواه دو ماهه
حضرت از ... روپیه در ماهه

۶۰

باز کسے می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد

نواب فرمودند ناخوش مردید خانه شماست گفتند حضرت

سرداراند فیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابوالخیرخان

آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم

رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابوالخیرخان گفت مصرعه

ناز بران کن که خریدار تو باشد ۔ نواب فرمودند ناز باین بیمزگی ۔

ابوالخیرخان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام را

حکم شود که آنها را بسزا رساند تا آینده کسے قصد این چنین شوخی

نکنند فرمودند مصرعه در عفو لذتے است که در انتقام نیست ۔ ما زر داده

از آنها معذرت خواسته ایم و گفته ایم که خانه شماست هرگاه

ابوالخیرخان بهادر امام جنگ از شیخ زاده اسے فاروقی است ۔ نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد

می کنند بحکم آنکه مصرعه دزد چون شحنه شود امن و بد عالم را

دوم آنکه همه دهقانے و مزارع پیشه اند قدر زراعت خوب میدانند

سیوم آنکه از حفاظت اینها مخالف یکایک دخل نمی یابد و آنرا راهی

در ملک خود نمی دهند چهارم اینکه جمیع مایهٔ فادان کجا همراه ما بوده

سفر و ورود را زمی کنند و ملک ما از مفسده اینها محفوظ می ماند

والا نه غایبانه ما را دور دیده سر بغاوت برداشته شورشها می کنند

و تاراجی ملک می نمایند و هنگامها برپا می سازند که تدارک

آن از دور دست دشوار می شود دیگر اینست که روے زمین

حصه کافران و مومنان است تنهاخوری خوش آینده جناب

صمدیت نیست نقل وقتے عاملے زیر محاسبه آمد نواب عالیجناب

حکم حبس که فی الجمله نظربندی بود فرمودند چون دو سه روز

خوشا عامل که از مستوفی قلندر بی
عجب حسرت تصور کرده بسی

رباعی

ما ظاهر کرده از جانب ما بگو که در سرانجام مبلغ واجبی تهاون
کردن کار نجبا نیست و ثمرهٔ نیک نمی دهد نواب این سخن
تمام نکرده بود که امیرے حاضر دربار و آشنائے عامل موصوف
بعرض رسانید که غلام ذمه دار مبلغ او می شود و مورد عتاب
نگردد فرمودند ما را کار از راست و بس روز دوم آن بواسطه
همان امیر عفو تقصیر او گردیده بملازمت رسیده بر کارے
مامور شد و خدا داند سبیل زر چه سان شد خوشا حوصله نواب
که از آتش افروزی کارپرداز گرم نگردیده روا دار هتک حرمت عامل
موصوف نگشت و ترحم را کار فرموده و خیدا اطاعت دیوان که
سر مو بجز حکم مصدر تقاضا و تقدیع نشده و رسے آشنا پرستی
امیر که غائبانه دوستی را در مخمصه دیده بلا تامل ذمه دار او گردیده و جهی صاحب

٦٣

و لعل می پردازد و وفا نمی خواهد
نمود از عذر الطلب بلبست
فرمودند چرا طلب نمود از نزد التماس
است عوض از دو لک روپیه
که با الاشق چه قدر زر از طلب
مامورند روز دوم با دیوان گفتند

ظاهر می‌سازد و فرمودند فی الواقع مصرف استخرج کرده باشد

هرچه بدهد بگیرند و دست از و بردارید که بعد چندے این هم

میسر نمی‌نیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را بست و

پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از

حسن تردد شما بجا شد و الا نه ما را از هیچ مصرف که روز و شب

بعیش و طرب بگذرد اوقات نبود خاتمه جمادی الاخر سنه ۱۱۶۱ ہجری روز

دوشنبه در عین حالت تاملی که روح قدسی قصد پرواز داشت وقت سه پهر

نواب ناصر جنگ را طلبیدند و بعضے کلمات وصایا بر زبان

آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور و تقریباً بیرون

چند حافظ لیسین خوان باتفاق راقم مسطور که علاقه سرکار

خان مذکور داشت متصل خیمات در آن وقت ایستاده آنهمه

سلامتی نفس خود و امن ازینکه

ملک خود خواسته باشد

با مردم همه کار زمینداران این

ملک انداخته

۶۴

از سر گرفت ... صورت ...

الاعلامی ...

رب العالمین است

سوم آنکه زندگانی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایهٔ خیمه را در هیچ حال از دست
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فسیروا
فی الارض این آیت [illegible] تمام امور ریاست
موقوف بسفر [illegible] بقدر ایام چهاونی ضرور که جمیع [illegible] این
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیناتی سپاه بتقاریب [illegible]
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود - چهارم آنکه کارهای
جمیع خلایق محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نماید و خود را بیکار نداشته شبانه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفته باشند که عاقبت بخیر باشد - پنجم آنکه بشناسند که

[illegible]

مستقل چنانچه در همین ملک لکوکها از فرقه سپاه روزینه می خوردند
الحال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بهر کس تعلق گرفته
رفت رفته حضرت حق سبحانه تعالی محض بکرم خود از چندی من
عاصی را عطا فرموده ما را بر خلایق پیش ساخته تا این وقت انچه
با سپاهی و کم و بیش قدردانی مخلوقش بود پرداختم بعد من
سزاوار آن است که خبر گیری هر خاندان و مامور نمودن بکارهای
سرکار خود بنوبت بنوبت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هنود و
به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جمله واجبات
دانسته می نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سررشته
اینکار چه از خود و چه از پیروان خود تا که درین مدت العمر این همه مردم
که هر یک بلا تفاوت جواهر پاره ایست بی بها بلطف و عنایات

زبان دار واز غرور بار یابی حضور خلق خدا را ایذای تمام خواهند داد

نهم آنکه ادنی را بکار عمده وعمده را بکار ادنی مامور نسازد که نارسائی

حوصلهٔ او کار سرکار را ضایع وبی اعتبار می سازد وچون وجه تقرر

دیوانی سه پور رن چند که آدم خوب است آنست که تحصیل زر بقایای

سرکار را به آیین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سه سال

دیگر هم بکار ماموره مامور باشد می شاید باز مختار اند۔

دهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بعالم

بندگی ونوکریست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را در هیچ

حال از خود فوت نکند واز امر آداب شکنی عند الله ماخوذ وعند الناس

مطعون خواهند بود چنانچه پادشاه قهرمان ایران ویار وقتیکه

در دهلی رسید روزے بفرط عنایات ما را بعطاے سلطنت

وراسخ باشد و تا مقدور رو بمقابله جنگ نکنند چرا که فتح بید قدرت

واختیار اوست — دوازدهم آنکه از روی آنچه درین مدت

بتجربه رسید اینکه از جمله مردم دکن اهل برهانپور و بیجاپور بغرض

آشنا هستند و بهیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست باید که

مثل مردم گجرات و کشمیر دانسته احتیاط و احتراز ازین قوم واجب

دانند سیزدهم آنکه [illegible] که از فضل حق بالفعل آنچه موجود

دارم اگر قدم بر قدم [illegible] صرف نماید یقین که طبقه بطبقه وفا خواهد کرد

و الا بیش از دو سال کفاف نخواهد کرد — چهاردهم آنکه همه خزانه

که در رکاب موجود داشتم از برای تنخواه سپاه و سایر

اخراجات خصوص از دیوان خزانه ساهوکار آباد می باشد و در آباد

آنها خزانه دولت مخالف خود بخود پریشان و متلاشی می شود

ے دولت است هرگز از قید خلاص نسازد چنانچه لفظ

خانه که در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است

ندهیم آنکه الحال بروید مردم کارخانه خود را کارخانجات ما

کشید که مهلت زیاده از دو سه ساعت یافت نمی شود شما را

بخدای کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر

و معین شما باشد و سایهٔ عنایت از سر شما باز نگیرد وقتیکه این

کلمات هدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شدند

به نواب شهید رقتی عظیم دست داد و حضرت خلد مکان باز از راه

شفقت پدری پسر را نزدیک خود طلب داشته و اشک از رخسار مبارک

مال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده از احوال من

کار خلایق تنگ است مبادا فتنهٔ خوابیده بیدار شود و رعایا پامال

قطعه تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین العابدین
ابن سید مرتضی ابن سید میر زمان مشهور بمیر عاشق حسین
نوری الجزایری الشوشتری نور الله مرقده

ہاتھہ آیا اک رسالہ دربار آصفی
چھپوا دیا ہی میر اسد الله نے اوسے

مضمون ہین ٹہیک ٹہیک عبارت سہی ہین
تاہیرہ ماہ دیکھہ کے سب ہین ناظرین

تاریخ اوسکی ضعیف نے ہجری مین ہے کہی
دربار آصفی کے فواید ہین دل نشین
۱۳۰۸

قطعه تاریخ طبع عالی سخندان خوش مقالی مولوی محمد نصر الله
نائب سررشته دار محکمه صوبه دار صاحب صوبه شمالی

سرکار آصفی کی توقیر دیکھ لو
دربار آصفی کی جتنے تھے قاعدے

اور اونکے انتظام کی تدبیر دیکھ لو
وہ سب کے سب ہین اسمین تحریر دیکھ لو